وحی یا شناخت شهودی و اشاراتی به مثنوی

امین، اشرف

مولانا جلال الدین محمّد بلخی در یک جای می‏گوید:«وحی‏ چبود؟گفتن از حسن نهان»و با تکیه بر«فراست مؤمن»در جای‏ دیگر می‏گوید:«وحی حق دان آن فراست را نه وهم».

برخی گزاره‏های معرفتی و ضرورت‏های عملی متعالی وجود دارند که از راه‏های عادی کسب معرفت-شناخت حسّی،شناخت‏ عقل و شناخت شهودی-به دست نمی‏آید،بلکه تنها از راه وحی و تنها برای افرادی خاص قابل درک می‏باشند.

پیامبران الهی تنها کسانی‏اند که از شیوه بهره گرفته و سایر آدمیان به واسطه‏ی آنان از این خوان نعمت برخوردار می‏شوند.مولوی‏ در مثنوی می‏گوید:

روح«وحی»از«عقل»پنهان‏تر بود زان که او غیب است و او،زان سر بود

وحی در اصطلاح متکلمان،عبارت است از«تفهیم اختصاصی‏ مطالب و معارفی از طرف خداوند به بنده‏ی برگزیده‏یی که مأمور به‏ هدایت مردم شده است».

امّا درک حقیقت وحی،جز برای کسانی که خود به مقام دریافت‏ آن نائل شده‏اند،دشوار،بلکه غیر ممکن است.چنان‏که برداشت‏ نابینای مادرزاد از گل‏ها و رنگ آن‏ها و لذتی که از دیدن‏شان به‏ انسان دست می‏دهد،با واقعیت بسیار فاصله دارد.با این همه‏ می‏توان به کمک دلایل عقلی و شواهد قرآنی و روایی،ویژگی‏هایی‏ برای وحی برشمرد که تا اندازه‏یی پرده از چهره عینی این پدیده‏ی‏ ماورایی کنار رود و شناخت آن برای آدمیان تا حدودی آسان گردد.

ویژگی‏های وحی

الف-حضوری بودن دریافت وحی:علوم و ادراکات آدمی به دو دسته‏ی حصولی و حضوری تقسیم می‏شود.در علم حصولی صورت‏ ادراکی بین عالم و معلوم واسطه می‏شود و خود معلوم به ذهن‏ نمی‏آید(وقتی می‏گوییم کتاب،تصویر و صورتی از کتاب در ذهن‏ نقش می‏بندد)امّا در علم حضوری،عالم،خود معلوم را می‏یابد نه‏ صورت ذهنی آن را.(مثل احساس گرسنگی و درد).ادراک وحی نیز دست کم در برخی از مراتب آن خصوصا در آغاز-به گونه‏ی علم‏ حضوری است.

علاّمه طباطبایی ضمن تبیین این مطلب،که در بالاترین مطلب‏ از مراتب سه‏گانه‏ی وحی،هیچ واسطه‏یی بین خداوند و پیامبرش‏ نیست و در نتیجه هیچ‏گونه خطا و اشتباهی رخ نخواهد داد،بر این‏ نکته تأکید می‏ورزند که اولین وحی نازل‏شده بر پیامبران لزوما از این‏ قبیل است.1

امام جعفر صادق(پیشوای ششم شیعیان)در پاسخ به این سؤال‏ که:«پیامبران چه‏گونه از نبوت خویش آگاه می‏شوند؟»فرمود: «کشف عنهم الغطاء»حجاب‏ها از برابرشان کنار می‏رود.2عارف و شاعر بزرگ عصر تیموریان هرات،عبد الرحمان جامی-817-898 ق.)در مقدمه‏ی شواهد النبوة در بیان معنای نبی و رسول با استناد به گفتار ابن عربی در فتوحات مکیّه می‏گوید که«نبی عبارت از کسی است که من عند اللّه بر وی به طریق وحی،شریعتی فرود آمده‏ باشد.»3

ب-خطاناپذیری وحی:ویژگی دوم پدیده‏ی وحی که در واقع‏ نتیجه‏ی ویژگی اول است،خطاناپذیری آن است،زیرا خطا و اشتباه‏ در جایی تحقق می‏یابد که آن‏چه بین عالم و معلوم واسطه قرار گرفته،واقعیت را آن‏گونه که هست به عالم انتقال ندهد.درحالی‏که‏ علم حضوری بین عالم و معلوم واسطه‏یی نیست،البته آن‏چه در درجه‏ی اول بر خطاناپذیری وحی دلالت می‏کند،ادله‏یی‏ست عقلی‏ که عصمت پیامبران به هنگام دریافت وحی را به اثبات می‏رساند.امّا چه‏گونگی علم حضوری است و یا آن‏که به علم حضوری منتهی‏ می‏شود.در هر حال با وجود همه‏ی این راه‏ها،قرآن دو ابزار حس و عقل را صریحا به رسمیّت می‏شناسد و قائل به شناخت حسی و هم‏ شناخت عقلی می‏باشد،همان‏طور که ادراک قلبی و شهودی و فطری را می‏پذیرد.

تفاوت عقل با فطرت

با مطالبی که درباره‏ی شناخت فطری و شهودی در شماره‏ی‏ آذرماه مجله‏ی حافظ نوشتیم،تفاوت عقل و فطرت هم مشخص‏ می‏شود.شناختی که از طریق فطرت به دست می‏آید،تزلزل عقل را ندارد،یقین‏آور است،تبدیل‏پذیر نیست و فطرت سالم و دست نخورده آن قدر استعداد پذیرایی اصول و کلیّات شرایع و حقایق را دارد که‏ می‏توان گفت استعدادی نزدیک به‏ فعلیت است.4از نظر شخصی‏ کامل‏ترین راه شناخت است امّا نمی‏توان آن را به صورت یک علم‏ قابل تعلیم،به دیگران انتقال داد. به خلاف شناخت عقلی که از طریق‏ تعلیم و تعلم،تمام دریافت‏های افراد قابل انتقال به دیگران است.امّا از آن‏جا که در مسأله‏ی شناخت،تنها هدف این نیست که برای جهان‏ خالقی اثبات شود،بلکه باید یگانگی‏ او،خیر محض بودن،کمال مطلق‏ بودن و حکمت بالغه و قدرت و علم‏ کامله و فیض او،و صدها مطلب‏ دیگر که در ارتباط با خالق و جهان‏ هستی مطرح است،شناخته شود و به دیگران تعلیم گردد،لذا راه‏ شناخت عقلی هرچند دشوار است، اما از این نظر کامل‏ترین است،5 خاصه آن‏که دعوت مکرّر قرآن به‏ تعقل هم مؤید آن است.

تفاوت عقل با حس

ابن سینا در مقایسه بین حس و عقل می‏گوید:اشیا به واسطه‏ی‏ عقل و حس(یا قوه‏ی عاقله و قوه‏ی حاسّه)ادراک می‏شوند. به وسیله‏ی قوه‏ی عاقله،معقولات،و به وسیله‏ی حاسه،محسوسات‏ درک می‏شوند.معقولات عالم ماوراء طبیعی و محسوسات عالم‏ مادی‏ست و هر چیزی که به وسیله‏ی حس درک شود،در نهایت باید به وسیله‏ی عقل ادراک گردد.مثلا وقتی ما صدایی را می‏شنویم،این‏ کار قوه‏ی حاسه است،امّا این که صدا دور است یا نزدیک،مربوط به‏ قوه‏ی عاقله است.از این جهت محسوسات ما همان معلومات ما می‏شود.بنابراین فرق میان حس و عقل و علم جز به نام نیست. حس و عقل هر دو علم‏اند و بلکه علم را مراتبی‏ست که حس‏ مرتبه‏ی دانیه و عقل مرتبه‏ی عالیه‏ی آن می‏باشد.6

غزالی نیز حس و عقل را ابزار علم می‏داند و در مقایسه‏ی بین‏ حس و عقل،خطای حس را می‏پذیرد و عقل را در تشخیص‏ خطاهای حس معیار می‏داند و معتقد است که حس در فهم صحیح‏ به عقل نیاز دارد و عقل از خطا مبرّاست و اگر از غشاوت وهم و خیال آزاد شود،حقایق اشیا را آن‏طور که هست می‏یابد.7

استاد مطهری نیز در مقایسه‏ی بین شناخت حسی و عقلی‏ می‏نویسد:شناخت حسی یک شناخت ظاهری،سطحی و غیر عمیق‏ است،بین انسان و حیوان مشترک و حتا در بعضی موارد حس‏ حیوانات از انسان قوی‏تر است.مثلا بعضی از حیوانات صداهایی می‏شنوند و چیزهایی را می‏بیند که‏ انسان نمی‏شنود و نمی‏بیند.در شناخت حسی جزئیّت و فردیّت‏ وجود دارد و به‏طور کلی،حس‏ خطاپذیر است،محدود به زمان و مکان خاص است،جزئی و ظاهربین و متأثر از شرایط بدنی و نفسانی انسان است.شناخت حسی‏ به زمان حال تعلق دارد،نه به‏ گذشته و نه به آینده.امّا در شناخت‏ عقلی،انسان از ظواهر به بواطن‏ نفوذ می‏کند،حقایق را به صورت‏ عام و کلی و قاعده و قانون‏ می‏شناسد.انسان به گذشته علم‏ پیدا می‏کند،بدون آن‏که آن را ببیند و یا بشنود.قضایای عقلی‏ خطاناپذیرند و از ثبات و استحکام‏ برخوردارند،به خلاف شناخت حسی‏ که متغیّر و متحوّل‏اند.8

مراتب شناخت

تمامی مطالبی که درباره‏ی‏ راه‏های شناخت مطرح شد،ما را به‏ این نتیجه می‏رساند:همان‏گونه که ادراک حسی در فهم حقایق‏ عقلی عاجز و ناتوان است،شناخت عقلی نیز در شهود حقایق و مشاهد ربانی حیران است.

تغایر و جدا کردن شناخت حسی و عقلی و قلبی از یک‏دیگر، به معنای تخالف و تفاوت و ستیز میان آن‏ها نیست.هیچ‏یک از این‏ روش‏های شناخت،نافی دیگری نمی‏باشد،بلکه آن‏ها حقایق طولی‏ هستند که هرکدام دیگری را مدد می‏نماید،به این صورت که‏ شناخت دانی(حسی)از عالی(عقل)مدد می‏گیرد و شناخت و علم‏ عالی بر دانی اشراف داشته و سایه‏افکن است.این وحدت و ارتباط وجودی میان معارف(شناخت‏ها)،آن‏ها را به صورت یک واحد واقعی‏ ممتدی درمی‏آورد که در امتداد سه نشئه ظهور دارد و هر نشئه‏ مقدمه‏ی نشئه‏ی بعدی‏ست.

نشئات سه‏گانه‏ی این علوم نظیر نشئات سه‏گانه‏ی امور خارجی‏ یعنی ملک و ملکوت و جبروت می‏باشد.9ادراکات حسی مربوط به‏ نشئه‏ی طبیعت،و ادراکات عقلی و قلبی مربوط به امور مجرد است، با این تفاوت که ادراک عقل،کلی و مفهومی و ادراک قلبی،ادراک‏ شهودی و حضوری آن حقایق می‏باشد.

علاّمه طباطبایی در تفسیر آیه‏ی

«فبعث الله غرابا یبحث فی‏ الارض لیریه کیف یواری سواة اخیه...»

10در داستان قضیه‏ی پسران‏ آدم و تعقل قاتل درباره‏ی عمل کاویدن زاغ و تأسی به او،بر مقدمه بودن حس برای تفکر تأکید می‏کند و می‏گوید:این آیه تنها آیه‏یی‏ست در قرآن که حال بشر را در بهره‏برداری از حواس و مقدمه شدن حس برای تعقل نشان می‏دهد و می‏رساند که انسان‏ خواص چیزها را به وسیله‏ی حس به دست می‏آورد و سپس با تفکر در آن‏ها به اغراض و مقاصد حیاتی خود می‏رسد.11

استاد مطهری نیز راه حس را که نه نیازمند قلبی صاف و احساساتی عالی‏ست و نه به عقلی مجرد و استدلالی و آشنا به اصول‏ برهانی نیاز دارد،به عنوان راهی عمومی و روشن که ما را در شناخت‏ حقایق تنها به منزل اول می‏رساند،نام می‏برد.12

بنابراین می‏توان گفت که هرکدام از این راه‏های شناخت،در حقیقت مرتبه‏یی از شناخت‏اند که برای مرتبه‏ی بعد از خود حکم‏ مقدمه را دارد و همان‏گونه که علوم مختلف،مراتب مختلف دانش را تشکیل می‏دهند،شناخت حسی و عقلی و قلبی نیز هرکدام از مراتب مختلفی تشکیل می‏شوند که هرکس به فراخور ظرفیت‏ خویش مرتبه‏یی از آن را ادراک می‏کند.

تمام این مراتب با یک‏دیگر قابل جمع‏اند و باهم درگیری و تنافی ندارند.تضاد از آن‏جا آغاز می‏شود که عالمی که دارای سرمایه‏ی علم‏ حسی‏ست،آن‏گاه که از دایره‏ی علوم حسی تجاوز کرده و نسبت به‏ امور عقلی اظهار نظر می‏نماید،با علوم عقلی درگیری پیدا می‏کند و این درگیری در واقع تضاد میان دو علم نیست،بلکه درگیری جهل با علم است و آن هم تهاجم جاهلانه‏ی جهل به حریم عالمانه‏ی علم. زیرا هرگز علم با جهل دشمن نیست،چه آن‏که عالم دشمن جاهل‏ نیست،علم هر چیزی را در جای خود قرار می‏دهد،ولی جهل‏ مخالف علم است و جاهل دشمن عالم است.

بنابراین کسی که می‏خواهد در مورد کل جهان و درباره‏ی امور غیر محسوس سخن بگوید،باید از علوم حسی دست برداشته و به‏ حوزه‏ی استدلال عقلی وارد شود و به همین ترتیب عقلیّون در برابر شهود و شناخت قلبی همان حالت را دارند که حسّیون نسبت به‏ ادراک عقلی دارا می‏باشند.هر مرتبه‏یی،درجه‏یی را می‏طلبد و به‏ لحاظ همین تفاوت درجات است که در مراتب شهودی به تعبیر قرآن‏ کریم هریک از فرشتگان دارای مقام معلومی هستند که هیچ‏یک از آنان توان خروج از آن مقام را ندارند و عالی‏ترین فرشتگان نیز وقتی‏ به مرز مقام خود می‏رسد،بر این حقیقت اعتراض می‏کند که اگر به‏ اندازه‏ی سرانگشتی فراتر روم،خواهم سوخت.تنها موجودی که تمام‏ مقام‏ها و مراتب را دارا بوده و بر آن‏ها آگاه است،همان انسان کامل‏ است که از خطا معصوم بوده و خداوند در وصف او می‏فرماید:

«و هو بالافق العلی.ثم دنی فتدلی».

او بر افق اعلای کمال است و او قوس نزول و صعود از وجود را طی نموده و واسطه‏ی خلق و خدا شده است.رسول خدا ابتدا جبرئیل را مشاهده می‏کند و نزول او را به‏ قلب خود،همان‏گونه که خداوند بیان می‏فرماید،با چشم قلب می‏بیند به آن ایمان می‏آورد:

«نزل به روح الامین.علی قلبک لتکون من‏ المنذرین.»

13یعنی قرآن را فرشته‏ی امین بر قلب تو نازل نمود تا آن‏که مردم را بدان انذار دهی.این بالاترین مرتبه‏ی شهود است.

امّا دیگرانی که در افق پیامبر نیستند،ابتدا با استدلال و از طریق‏ معجزه به پیامبر و آن‏چه او آورده(قرآن)است،ایمان می‏آورند،و از آن پس می‏کوشند با اطاعت و تبعیت از پیامبر راه مشاهده را طی‏ نمایند.چنان‏که خداوند می‏فرماید:

«ان فی ذلک لذکری لمن کان له‏ قلب او القی السمع و هو شهید»

14به درستی که در کار خداوند یادآوری است برای آن کسی که صاحب قلب است و یا آن کسی‏ گوش می‏دهد و نظاره می‏کند.

در این آیه به غیر از صاحبان قلب(شهود)از کسانی یاد می‏کند که از طریق گوش و پیروی از شنیده و تعقل راه شهود و دیدار را طی می‏کنند.بنابراین کسانی که نه خود دارای قلبی هستند که با آن‏ حقایق الهی را مشاهده کنند،و نه آن‏که به مشاهده‏ی دیگران ایمان‏ می‏آورند برای همیشه از دیدار حقایق الهی محروم‏اند.براساس این‏ آیه هم می‏توان گفت که تعقل و ادراک معقولات مقدمه‏یی برای‏ درک شهود و مشهودات است و هم‏چنان‏که ادراک عقلی برای همه‏ میسّر است،شهود نیز با حفظ مراتب،برای همه میسر خواهد بود.15

بیان همه‏ی این مطالب فوق برای این بود که به طرح این‏ مسأله بپردازیم که انسان‏ها با همه‏ی مراتب وجودی که از این‏ مراتب سه‏گانه‏ی شناخت دارند،اگر موانع تعقل را از بین ببرند و روح‏ خود را تصفیه کنند،در مواجهه با قرآن به مراتبی از فهم آن نائل‏ می‏آیند.بنابراین فهم لایه‏های آغازین قرآن کریم،برای همه‏ی‏ انسان‏های عاقل با فطرت سالم،امکان‏پذیر است،وگرنه هدف‏ هدایتی قرآن معطل می‏ماند.قرآن کتاب هدایت است و سروکارش‏ با فطرت انسان‏هاست و انسان نیز دارای ذات و فطرت ثابتی‏ست،هر جا و هر زمان انسان باشد،پیام قرآن هم زنده و قابل فهم برای‏ اوست.

نتیجه

عالی‏ترین مراتب شناخت،آگاهی از طریق وحی است.مولوی‏ بیش از هزار بار در آثارش واژه‏ی وحی را به کار برده است.همه‏ی‏ آن‏چه مولوی در مثنوی در باب وحی گفته است،برگرفته از قرآن، کلام و معارف اسلامی‏ست.

پی‏نوشت‏ها

(1).علاّمه طباطبایی،المیزان،ج 14،ص 138-139،ج 18،ص 73-74،ج 3،ص‏ 182،ج 35،ص 120.

(2).مجلسی،بحار الانوار،ج 11،ص 56،حدیث 56.

(3).جامی،شواهد النبوه،چاپ سیّد حسن امین،ص 81-85.

(4).علاّمه طباطبایی،المیزان،ج 31،ص 286 فارسی.

(5).مرتضی مطهری،اصول فلسفه و روش رآلیسم،ج 5،ص 55-56.

(6).ابن سینا،الهیات شفا،فصل 6،مقاله‏ی 3،ص 446 و 447؛حسن‏زاده آملی، معرفت نفس،ج 1-3.

(7).غزالی،احیاء علوم الدین،ج 3،ص 4-6؛غزالی،میزان العمل،ص 117؛ حسن معلیم،نگاهی به معرفت‏شناسی در فلسفه‏ی اسلامی،پژوهشگاه‏ فرهنگ و اندیشه اسلامی.

(8).مرتضی مطهری،مسأله‏ی شناخت،ص 102 و 103.

(9).جوادی آملی،شریعت در آیینه‏ی معرفت،ص 189.

(10).سوره‏ی مائده،آیه‏ی 31.

(11).علاّمه طباطبایی،المیزان،ج 10،ص 161 فارسی.

(12).مطهری،روش رآلیسم،ج 5،ص 55.

(13).سوره‏ی شعراء،آیات 193-194.

(14).سوره‏ی ق،آیه‏ی 37.

(15).مراد امکان شهود،در صورت رفع موانع از ناحیه‏ی انسان است و منظور این نیست که همه‏ی انسان‏ها به درک این مرحله نائل می‏شوند.